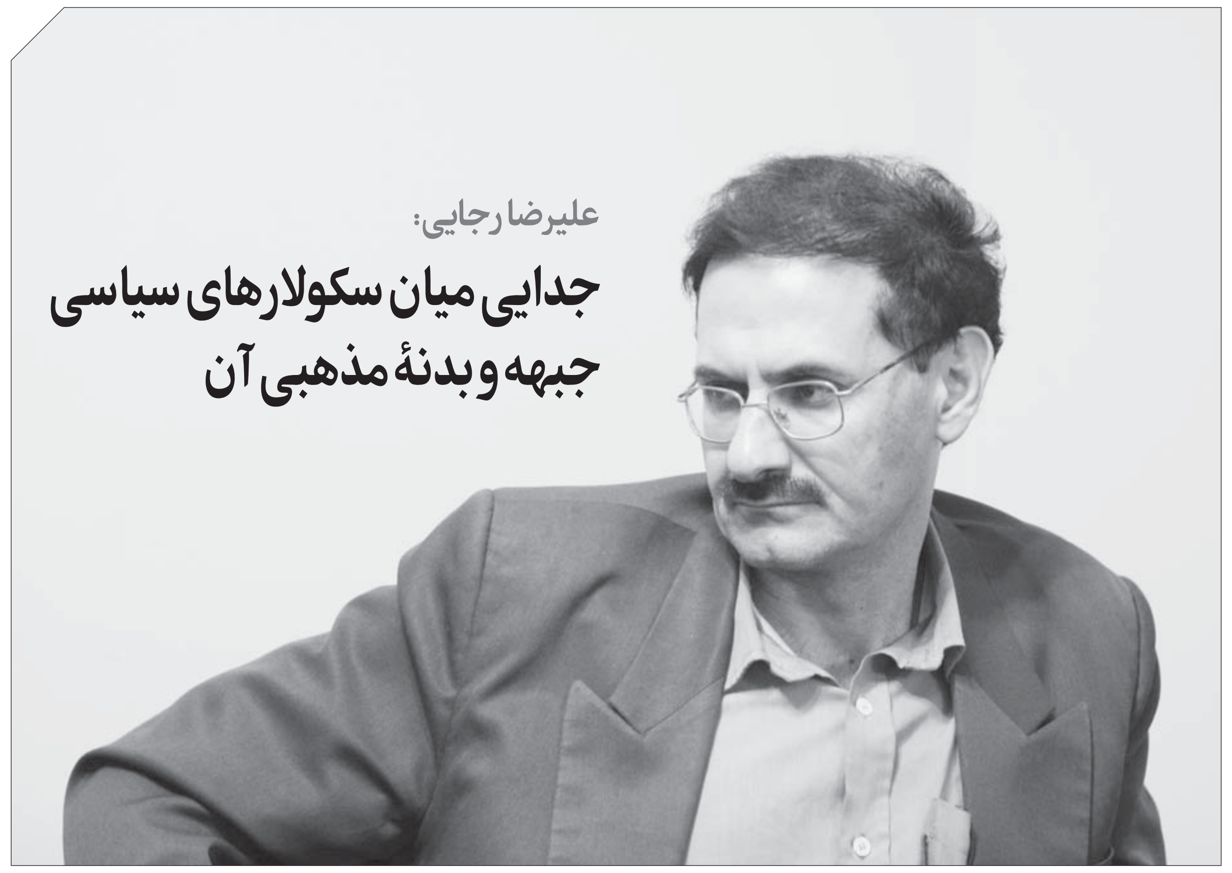

علیرضا رجایی:

جدایی میان سکولارهای سیاسی جبهه و بدنهٔ مذهبی آن

گفت‌وگوی احمد غلامی با علیرضا رجایی و فرخ نگهدار درباره کودتای ۲۸ مرداد و اثر آن بر جریان‌های ملی، مذهبی و حزب توده

بعد از کودتا چه گذشت

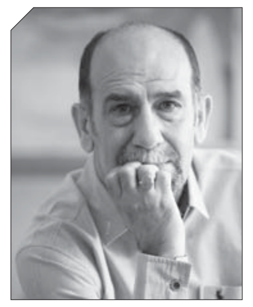

در تأملات و خاطرات پساکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آرایش و موضع‌گیری نیروهای سیاسی حاضر در صحنه آن روزگار اهمیت بسیار دارد. اما اینک که هفتاد سال از کودتا می‌گذرد، شاید مهم‌تر از همه، به سبب وضعیت موجود و ضرورت بازخوانی تاریخ معاصر ما، واکاوی اثراتی باشد که کودتا بر روی جریان‌های سیاسی مؤثر آن دوران، یعنی حزب توده، چپ‌گرایان و جریان ملی و ملی-مذهبی‌ها گذاشت و سرنوشت آنان را به کلی دگرگون کرد. از این‌رو به سراغ دو چهره شاخص این جریان‌ها رفتیم تا تأثیر کودتا را بر مواضع و تحولات نیروهای سیاسی پیگیری کنیم. علیرضا رجایی معتقد است کودتای ۲۸ مرداد با محاکمه و حصر دکتر مصدق، جبهه ملی و حامیانش را عملا از کاریزمای رهبری ضروری او محروم کرد و این به زمینه اختلاف در خط‌مشی در میان جبهه دامن زد. رهبران نهضت آزادی، با جمع‌بندی علل شکست نهضت ملی که ازجمله آنها ازدست‌دادن تدریجی پشتیبانی نیروهای مذهبی بود، به این باور رسیدند که تأمین دموکراسی و استقلال منابع ملی، مستلزم اقناع نهاد و نیروی اجتماعی مذهب است؛ همان کاری که علمای مشروطه‌خواه در ابتدای قرن بیستم انجام دادند. اما جبهه ملی با این ایده موافقت نداشت و ورود به چنین ائتلاف‌هایی را برای دموکراسی ایران خطرناک می‌دانست. فرخ نگهدار نیز به چهار نیروی مؤثر سیاسی در دوران نهضت ملی‌شدن صنعت نفت ایران اشاره می‌کند؛ از اقتدارگرایان طرفدار دربار، اسلام‌گرایان طرفدار روحانیت، گروه‌های ملی-لیبرالی طرفدار مصدق و چپ‌گرایان هوادار حزب توده ایران. و با تمرکز بر عملکرد جنجال‌برانگیز حزب توده در دوران کودتا، معتقد است اگر ما می‌خواستیم در آن دوران جلوی کودتای ۲۸ مرداد گرفته شود، می‌بایست به نحوی عمل می‌کردیم که دستگاه روحانیت و سلطنت، در برابر مصدقی‌ها و توده‌ای‌ها، به سوی اتحاد و همدستی با یکدیگر رانده نشوند. و البته تأکید می‌کند که با حفظ موضع انتقادی نسبت به هر چهار نحله سیاسی فعال در آن صحنه، در مقام قیاس این نیروها، در سمت قربانیان کودتا یعنی جبهه ملی و حزب توده می‌ایستد. در تمام جمع‌بندی‌ها به نظر می‌رسد آنچه اینک بر سر آن توافقی عام به عمل آمده، این است که کودتای ۲۸ مرداد سرنوشت قهری و گریزناپذیر ملت ایران نبود و اگر نیروهای سیاسی داخلی عملکرد بهتری داشتند این کودتای دگرگون‌ساز تاریخی به وقوع نمی‌پیوست و یکی از مهم‌ترین جنبش‌های سیاسی معاصر ایران برای دموکراسی‌خواهی و قانون‌گرایی و استقلال، به شکست و سرخوردگی جامعه و روشنفکران منتهی نمی‌شد. در آستانه هفتادسالگی کودتای ۲۸ مرداد، گفت‌وگوهای پیش‌رو با علیرضا رجایی و فرخ نگهدار را می‌خوانید که هر یک به نحوی سعی دارند با موضعی انتقادی و تحلیلی، جریان‌های سیاسی آن دوران را به منظور دستیابی به ایده‌ای سیاسی قرائت کنند که در وضعیت امروز ما نیز مؤثر باشد.

◆ اگر بخواهیم دربارهٔ گروه‌های ملی، مذهبی سخن بگوییم باید به ریشهٔ تاریخی آن، خاصه ریشهٔ ملی‌اش، اشاره کنیم. گفتمان ملی در مواجهه با استیلای عرب توانست حیات مجددی برای خود تعریف کند و در تجربهٔ دورهٔ پسامشروطه نیز گفتمان ملی ایران ابتدا در جنبش نوسازی دههٔ ۱۲۹۰ و ۱۳۰۰ به‌صورت اقتدارگرایی دولتی بازنمایی شد و سپس در دههٔ ۱۳۲۰ به‌صورت نهضت ملی در متن جامعهٔ ایران رشد کرد و اقرار نیست اگر بگوییم این جریان ملی توانست با هژمونی خود حزب پرطرفدار و تشکیلاتی توده را منقاد خویش سازد که هنوز این انقیاد مورد نقد منتقدان قرار می‌گیرد. در دهه‌های منجر به کودتا صورت‌بندی جریان‌های ملی، ملی- مذهبی چگونه بوده است؟

مسئله ملی‌گرایی ایرانی، به‌ویژه مجددا در سال‌های اخیر، موضوع پرمناقشه‌ای بوده است. تا جایی که به مبارزه با استیلا و برتری‌جویی عربی بازمی‌گردد، از اوایل قرن دوم هجری و سده‌های نخستین اسلامی، با نهضت شعوبیه گونه‌ای بازیابی هویت ملی با استناد به آیه سیزدهم سوره حجرات قران (یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاکُم مِّن ذَکَرٍ وَأُنثَیٰ وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۚ إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ) در ایران و در مبارزه علیه خلفای اموی و عباسی شکل گرفت. شکست‌های تحقیرآمیز ایران از روسیه نیز در ابتدای قرن نوزدهم و طی ۲۵ سالِ اندوهبار، زمینه دیگری بود که مفهوم ملی‌گرایی ایرانی را به نحو متفاوتی مطرح کرد. هرچند در این موج جدید، در آثار برخی نظیر میرزا آقاخان کرمانی یا میرزا فتحعلی آخوندزاده همچنان موضوع تسلط اعراب به‌نحوی مطرح می‌شود اما از نیمه دوم قرن نوزدهم مسئله اصلی ملی‌گرایی ایرانی، به‌طور مشخص مسئله استقلال از نفوذ استعماری و تأمین توسعه و پیشرفت است و در ذیل همین دو موضوع اساسی است که ضرورت اصلاحات سیاسی و مشروط و مقید ساختن قدرت و به‌طور کلی مقوله آزادی مطرح می‌شود. همه این‌ها طبیعتا در دوره نهضت ملی و ذیل دو خواسته انتخابات آزاد و ملی‌شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق، زمینه‌ساز جنبش بزرگی شد که همه ایدئولوژی‌ها و نیروهای سیاسی و اجتماعی ایران را درگیر کرده است. حزب توده نیز در جریان این نهضت عمیقا فعال بود و آزادانه مطبوعات وابسته به این حزب مصدق را هدف حملات ناجوانمردانه خود قرار می‌دادند. دامنه فعالیت این حزب آن‌چنان گسترده بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۶۰۰ نفر تنها از سازمان مخفی افسران حزب توده دستگیر شدند. بنابراین سخن‌گفتن از انقیاد حزب توده در این دوره چندان صحیح به نظر نمی‌رسد به‌ویژه که خود این حزب بعداً در پلنوم چهارم کمیتهٔ مرکزی در تیرماه ۱۳۳۶ به نقد سیاست‌های رهبریِ وقت حزب، از جمله جریان‌های پیش و پس از رویداد ۲۸ مرداد پرداخت. در مورد جریان‌های ملی و مذهبی در آستانه کودتا به تناسب تنوع نیروهای اجتماعی، شاهد طیف‌بندی وسیع‌تری هستیم که شرح مفصل آن در این‌جا امکان‌پذیر نیست و مختصرا می‌توان به دو جریان کلی جبهه ملی و نیروهای بیرون از آن اشاره کرد. در درون جبهه ملی، مستقل از تمایلات سکولار لیبرال و چپ، شمار فراوانی از گرایش‌های مذهبی وجود داشتند که رهبری دکتر مصدق را پذیرفته بودند و در میان آنها برای گروهی، مذهب خصلتی شخصی داشت، همانند مهندس کاظم حسیبی یا اعضای جامعه بازاریان نهضت ملی اما برخی دیگر همانند محمد نخشب (از حزب مردم ایران که پیش از آن در سال ۱۳۲۲ از مؤسسان نهضت خداپرستان سوسیالیست بود)، مهندس بازرگان، آیت‌الله زنجانی و آیت‌الله طالقانی به جنبه‌ها و بازتاب‌های اجتماعی و سیاسی مذهب نیز توجه داشتند. حتی یکی از جریان‌های وابسته به جبهه ملی، هیئت علمیه تهران بود که از گروهی از مجتهدان و روحانیان تشکیل می‌شد (از جمله آنها باید از آیت‌الله سیدابوالفضل و سیدرضا زنجانی و آیت‌الله سیدمحمود طالقانی نام برد که همگی مجتهد مسلم بودند). این هیئت پس از کودتا نیز در نهضت مقاومت ملی، به حمایت از مصدق ادامه داد. در بیرون از جبهه ملی دو جریان عمده مذهبی آیت‌الله کاشانی و فداییان اسلام وجود داشتند که بعدا راه خود را از دکتر مصدق جدا کردند. میان این دو نیز وفاق پایداری وجود نداشت. فداییان اسلام به دنبال برقراری حکومت اسلامی و اجرای قوانین شریعت بودند و رهبر آنها به‌طور مفصل برنامه‌ها یا به تعبیری مانیفست خود و فداییان اسلام را در رساله راهنمای حقایق در سال ۱۳۲۹ منتشر کرده بود. اما کاشانی چنین اهدافی را در سر نداشت و پیش از این بیشتر به‌عنوان یک رهبر مذهبی ضداستعماری شناخته می‌شد. بیرون از این معادلات نیز آیت‌الله بروجردی بود که مرجعیت عام جهان تشیع را داشت و عملا رویه بی‌طرفی در پیش گرفت و از درگیری مستقیم در سیاست پرهیز کرد.

◆ این حقیقت که حزب توده، رهبری و نقش مصدق را در نهضت ملی و نفت پذیرفته بود، مورد انتقاد برخی چپ‌های معاصر است. چراکه این جریان‌های منتقد باور دارند جبههٔ ملی و مصدق در نهایت منافع طبقهٔ بورژوازی را نمایندگی می‌کردند و حزب توده نباید از اصول و باورهای خود که همان اصول انقلابی است، عقب‌نشینی می‌کرد. به نظر شما جبههٔ ملی و نیروهای درون و بیرون آن چه اشتباهاتی کردند که ناگزیر تن به کودتا دادند؟

دقیقا اطلاع ندارم کدام دسته از چپ‌های معاصر چنین نقدی را دارند. دولت مصدق کمک بزرگی برای حزب توده بود که پس از ممنوعیت در سال ۱۳۲۷ بتواند فعالیت‌های خود را در همه زمینه‌های سازمانی، تبلیغاتی و انتشاراتی گسترده کند. با وجود این تا پیش از ۳۰ تیر این حزب، جبهه ملی، مصدق و حامیان او را عوامل ارتجاعی امپریالیسم آمریکا می‌دانست و حتی تا آن‌جا پیش رفت که روزنامه وابسته به حزب، دولت مصدق را «رژیم ترور» نامید و دیگری به‌صراحت نوشت: «مرگ بر حکومت فاشیستی مصدق» و از آن‌سو، استالین شد: «امیدگاه صلح و آزادی». در حالی حزب توده بر طبل آمریکایی‌بودن مصدق می‌کوبید که جبهه دیگر مخالفان، او را متهم به وابستگی به شوروی و کمونیسم می‌کردند. در عین حال حزب توده موضع فعالانه‌ای در میان طبقه کارگر داشت و تحلیلگران و مورخان اقتصاد سیاسی ایران، دهه ۲۰ تا ۳۰ را عصر طلایی مبارزات کارگری ایران دانسته‌اند که یقینا نقش حزب توده در این مورد غیرقابل انکار است. اما به سرانجام نهایی نرسیدن این تلاش‌های سازمان‌یافته بیشتر تابع سردرگمی رهبران سیاسی بود که آمادگی مواجهه با رخدادهای پیچیده پیش‌رو را نداشتند و به‌سرعت نیز دستخوش اضمحلال شدند.

در مورد این بحث قدیمی که آیا مصدق نماینده بورژوازی ایران بود غالبا تنها اکتفا به کلیاتی شده و به‌طور علمی موفق نشده‌اند رابطه علی میان برنامه‌های جسورانه دکتر مصدق -که معطوف به عدالت، «نظام ملی تأمین اجتماعی برای کارگران، پایان‌دادن به بندگی و بیگاری دهقانان، حمایت از فقرا و ترویج رشد عادلانه توام با رفاه همگانی بود» [نیکلاس گرجستانی، دنیای اقتصاد، ۱۴۰۱/۳/۱۰] با سمت‌وسوی بورژوایی ادعا شده نشان دهند. همچنین او زمینه ارتقای مشارکت شهروندان را به‌واسطه تأمین حق اظهارنظر به مردم از طریق شوراهای روستایی و محلی فراهم آورد. اجازه دهید در مورد برنامه‌ها و سمت‌وسوی دولت مصدق از نوشته آقای نیکلاس گرجستانی استفاده کنم که طی یک پژوهش پرمارت، کتاب بسیار مهمی در این زمینه نوشته‌اند: دکتر مصدق به عدالت اجتماعی به‌وضوح وسواسی داشت که «بر موضع‌گیری‌های او در مسائل اقتصادی تأثیر می‌گذاشت... [وی] در مقابل تمرکز سرمایه که می‌توانست به استثمار منجر شود، ایستادگی می‌کرد... در مورد مسئله عدالت [نیز] چنین استدلال می‌کرد که نباید سرمایه را متمرکز و برخی افراد را بی‌جهت ثروتمند و نابرابری بی‌مورد در جامعه ایجاد کرد... [وی] به‌منظور اصلاح سریع ساختارهای دولتی و پیش‌بردن کشور به‌سوی «سوسیال‌دموکراسی ایرانی»... در طول تقریبا یک سالی که اختیار کامل داشت ۲۰۳ قانون را ابلاغ کرد؛ یعنی تقریبا هر دو روز یک قانون. در حوزه سیاسی، نزدیک به یک دوجین قانون و ابتکارات قانونی تدوین شد تا نهادها و فرایندها دموکراتیزه شوند (مثلا از طریق انتخابات آزادتر و عادلانه‌تر) و آزادی مطبوعات، احترام به آزادی‌های اجتماعی و... ارتقا یابند. از این رو بدون شک، مردم ایران در این مدت آزادترین دوره را در تاریخ معاصر کشور تجربه کردند... مصدق برخی از بدیع‌ترین و گسترده‌ترین اصلاحات اجتماعی نسل خود را معرفی کرد. دولت، سیاست اجتماعی جامعی داشت که اگر سرنگون نمی‌شد می‌توانست پایه‌های یک دولت رفاه را بنا کند... سیاست اجتماعی [او]، از نظر میزان اهمیت، هماورد ملی‌شدن صنعت نفت، به‌عنوان مهم‌ترین ابتکار سیاستی مصدق در دوران کوتاه حکومتش به شمار می‌رود. مصدق در یکی از جسورانه‌ترین اقداماتِ دوران سیاسی خود، اولین نخست‌وزیر ایرانی بود که قوانینی را برای اعطای حق رأی به زنان ارائه کرد... اولین قانونی که مصدق ذیل اختیاراتش از مجلس صادر کرد مربوط به دهقانان بود. این قانون، بیگاری دهقانانِ بی‌زمین را برای مالکان که همانند حقوق فئودالی بود، لغو کرد؛ انتخابات شورایِ روستاها را با رأی مخفی ایجاد کرد و مقرر شد که ۲۰ درصد سهم مالکان از محصولات کشاورزی کسر و به اهداف خاص اختصاص داده شود ([تا] نیمی از آن بین دهقانان توزیع و نیمی دیگر به صندوق توسعه اجتماعی جدید واریز شود). روزنامه «پرخاش» این ابتکار را این‌گونه ارزیابی کرد که «اجرای این لایحه تا حد زیادی روستاییان را با اصل حاکمیت مردم آشنا می‌کند»... ابتکار بیمه تأمین اجتماعی کارگران [نیز] نگین تاج سیاست اجتماعی مصدق به حساب می‌آمد. برای اولین بار در تاریخ ایران، کارگران و خانواده‌هایشان در سطح کشور از حمایت اجتماعی در برابر بیماری‌ها، حوادث، ناتوانی‌های جسمی، بارداری و زایمان، بازنشستگی و... برخوردار شدند. در آن زمان این ابتکار نه‌تنها در ایران بلکه در اکثر کشورهای در حال توسعه بی‌سابقه بود.» [نیکلای گرجستانی، پیشین].

◆ چهره‌ای که شما از دکتر محمد مصدق ترسیم می‌کنید، چهرهٔ شخصیتی سوسیال‌دموکرات است که من هم با آن همدلی دارم و برایم بسیار خوشایند است، اما شما در میان بحث‌های خود، خاستگاه و طبقهٔ اجتماعی او را که به سلطنت و طبقهٔ اشراف برمی‌گردد، نادیده می‌گیرید. خود مصدق نیز اعلام کرده بود که مخالفت جدی با نهاد سلطنت ندارد بلکه هدفش محدودساختن قدرت است، نه حذف سلطنت و این با اهداف حزب توده فاصلهٔ زیادی دارد. یعنی تناقضی ذاتی وجود دارد که نمی‌شود از کنار آن گذشت. بگذریم، بحث در مورد دکتر محمد مصدق نیست، بحث درمورد گفتمان ملی است. دو ضعف عمده در مورد گفتمان ملی ایران وجود دارد. یکی اینکه دولت‌گرا است و عمدتا به دنبال تجهیز سیاست‌های دولتی است تا تجهیز سیاست‌های اجتماعی یا امر اجتماعی و مدنی. اگرچه مصدق توان مردم را می‌شناخت اما از به‌کارگیری آن بیمناک بود، چراکه می‌دانست تکیه بر مردم در نهایت به تقابل با خاستگاه او منجر خواهد شد و دیگر اینکه گفتمان ملی ایران تاکنون نتوانسته است هژمونی‌ای ملی از ترکیب اقوام متفاوت ایرانی به وجود بیاورد. این دو نقیصه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

چنان‌که می‌دانیم موضع طبقاتی یک فرد یا جریان براساس برنامه‌ها و خط‌مشی آنها روشن می‌شود نه لزوما خاستگاه طبقاتی ابتدایی آنها. در تاریخ مبارزان انقلابی، نام میخاییل باکونین از این زاویه شهرت دارد که یک اشراف‌زاده روس و یک آنارشیست انقلابی بود و نفوذ چشم‌گیری در میان رادیکال‌های سراسر اروپا داشت. سران حزب توده نیز خود چنین بودند. سلیمان‌میرزا اسکندری از نوادگان عباس میرزا و ایرج اسکندری فرزند یکی از شاهزادگان قاجار بود. عبدالصمد میرزا عدل قاجار (یا همان عبدالصمد کامبخش) هم فرزند کامران میرزا عدل‌الملک حکمران قزوین و مادرش یک شاهزاده قفقازی بود. رضا رادمنش فرزند معزالممالک و نوه دختری فئودال بزرگ گیلان، امین دیوان بود. به هرحال واضح است که نسل‌های اول روشنفکران ایران بعضا از چنین خانواده‌هایی برخاسته بودند و این با توجه به محدودیت‌های آموزشی و طبقاتیِ آن عصر طبیعی به‌نظر می‌رسد. حزب توده نیز علی‌رغم این‌که جوانانی انقلابیِ نظیر خسرو روزبه را جذب کرده بود اما به‌لحاظ خط‌مشی، بیشتر حزب اصلاح‌طلب رادیکال بود و در مجموع از اوضاع جنبشی پیش‌آمده در جهت پیشبرد برنامه‌های سوسیالیستی بهره می‌برد. به همین دلیل بود که آنها در انتخابات مجلس شورای ملی شرکت می‌کردند و انتخاب هم می‌شدند (همین خط‌مشی را حزب توده در دوران کوتاه حضورش پس از انقلاب ۵۷ نیز دنبال کرد) و حتی در کابینه قوام‌السلطنه در سال ۱۳۲۵ سه تن از سران حزب یعنی ایرج اسکندری، فریدون کشاورز و مرتضی یزدی در رأس وزارت‌خانه‌های آموزش‌وپرورش، بازرگانی و بهداری قرار گرفتند. اما ادعای دولت‌گرا بودن ملیون ایرانی با تجربه کوتاه ۲۶ ماهه دولت دکتر مصدق -به‌عنوان تنها تجربه موجود در این مورد- با آن سمت‌وسویه‌های واضح اجتماعی که بدان اشاره شد، طبیعتا نقض می‌کند. (دوره کوتاه ۹ ماهه دولت مهندس بازرگان هم آن‌قدر درگیر مسائل و بحران‌های ابتدای انقلاب بود که جای بحث دیگری باقی نمی‌گذارد).

مدعای دیگر که گفته می‌شود مصدق از به‌کارگیری توان مردم بیمناک بود درست نقطه مقابل نقد شایع دیگری قرار می‌گیرد که او را پوپولیست می‌نامد. واقعیت امر این است که دکتر مصدق یک فرد سیاسی همه‌جانبه و همه‌جانبه‌نگر بود. در جایی که لازم بود همانند یک رهبرِ تمام خلقی به میان جمعیت و ازدحام مردم رفت و گفت: «هرجا ملت است، آن‌جا مجلس است» و در ساحتی دیگر در بالاترین سطوح سیاسی، حقوقی و دیپلماتیک، گفت‌وگو، مذاکره و چالش می‌کرد و در جریان مبارزه پیوسته چشم‌انداز مشخصی از سازش سیاسی را نیز در نظر داشت. پس از اختلاف با شاه و دربار استعفا داد و حادثه و قیام ۳۰ تیر در حمایت از او در خیابان‌ها رخ داد که تا آخر عمر نسبت به آن قیام و شهدای آن متعهد ماند. بنابراین او نه‌تنها از حضور همه‌جانبه مردم گریزان نبود بلکه برعکس، بسیج‌ها و اجتماعات عمومی و اتکا به حمایت مطبوعات، روزنامه‌نگاران، دانشجویان، روشنفکران، بازاریان و اصناف، بخش مهمی از منابع قدرت او در به عقب راندن ارتجاع بود.

مسئله ملی‌گرایی ایرانی چنان‌که در ابتدا نیز گفته شد به دلایل زیادی، موضوع بحث‌برانگیزی است. آن‌چه امروز در ساختار نیمه‌تمام دولت-ملت در ایران دیده می‌شود طراحی روشنفکران دوره مشروطه و پس از آن است و متناسب با بحران‌های همان عصر قوام یافته است. بنابراین ناسیونالیسم ایرانی حامل پروژه تجدد و نوسازی و تأسیس دولت نیرومند (و نه لزوما اقتدارطلب) بود که به‌ویژه تا حد زیادی تحت تأثیر سوسیال‌دموکرات‌های آذربایجان و نشریهٔ «کاوه» به مدیریت سیدحسن تقی‌زاده طی سال‌های ۱۲۹۴ تا ۱۳۰۱ شمسی در برلین و در فضای جمهوری وایمار شکل می‌گیرد. غرب‌گرایی غلیظ این گرایش نیز اندکی بعد و باز هم در برلین با واکنش ضدغربی حسین کاظم‌زاده (ایرانشهر) در نشریه «ایرانشهر» در سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ روبه‌رو می‌شود. شرح مفصل تاریخ این دوره را از مرحوم دکتر جمشید بهنام در کتاب «برلنی‌ها» آورده است. به هر حال این تصاویر از ملی‌گرایی که از قرن نوزدهم رو به تکوین بود در جریان تحولات قرن بیستم ما تراش خورد و دستخوش جرح‌وتعدیل‌هایی شد و بیش از همه غرب‌گرایی شدید آن تعدیل و خصلت‌های تاریخی و دینی آن تشدید شد و در حال حاضر کلیت تقسیمات اداری و درون سرزمینیِ ما همچنان براساس همان طراحی نخستین از ساخت دولت-ملت در ایران است.

در عین حال باوجود استقرار این طراحی از بدو تکوین دولت پهلوی تا زمان حاضر، پیوسته نقدها، مخالفت‌ها و حتی اعتراض‌هایی گاه خونین نسبت به آن وجود داشته است که شما آن را تحت عنوان مسائل اقوام ایرانی مطرح کردید. اسناد غیرقابل تردیدی وجود دارد که این اعتراض‌ها لزوماً همیشه برآمده از متن مطالبات درون سرزمینی نبوده و همین، یک گفت‌وگوی سازنده میان طرح ملی‌گرایی مسلط ایرانی را با نقدهای موجود دشوارتر کرده است. به هر حال آن‌چه می‌توان گفت این است که هرچند اجزایی از ملی‌گرایی قرن بیستمیِ ما تَرَک‌هایی برداشته اما هنوز هیچ طرح منسجم و جایگزینی برای آن خلق و ابداع نشده و نقدهای موجود اغلب در حد کلیاتی که گاه با اغراض سیاسی روشنی آمیخته شده، باقی مانده است و این قطعاً یکی از چالش‌های پیش‌روی ملی‌گرایی و ساخت کلی دولت- ملت در ایران است.

◆ به نکاتی اشاره کردید که می‌تواند جای بحث باشد. یکی اینکه برخی به انتقاد، دکتر مصدق را پوپولیست خطاب می‌کردند که این جای بحث دارد. و دیگر اینکه با فکت‌هایی که می‌آورید، به‌درستی از مردمی‌بودن دکتر مصدق دفاع می‌کنید که به نظر من شک و شبهه‌ای در این فکت‌ها وجود ندارد. اما نکته‌ای که می‌شود در مورد آن بحث کرد این است که از توان این مردم به چه میزان استفاده شده و استفاده‌ای که از این توان شده تا چه میزان جنبهٔ رادیکال داشته که فکر می‌کنم این‌ها از موضوع ما خارج است. اما اگر بخواهیم به بحث خودمان برگردیم، نماد اصلی جریان ناسیونالیستی را جبههٔ ملی می‌دانند که از تشکل‌ها و احزاب مختلفی به وجود آمده است. مهم‌ترین خواستهٔ جبههٔ ملی و کسانی که به شکلی در ائتلاف این جبهه بودند، اجرای قانون اساسی بود. این‌گونه القا می‌شد که آنان چالشی مبنایی با رژیم پهلوی دوم نداشته‌اند، بنابراین مخالفت خود را هرگز با اصل سلطنت ابراز نمی‌کردند. این شیوه تا چه حد موجب سوءبرداشت جریان‌های سیاسی دیگر و جریان‌های ملی، مذهبی که درون این جبهه بودند، شده است؟ آیا فکر نمی‌کنید همین استراتژی سبب شد که مذهبیون رادیکال دست بالا را در سیاست پیدا کنند یا به معنای دقیق‌تر، جریان‌های دموکراسی‌خواه عقب‌نشینی کنند و ابتکار عمل خود را از دست بدهند یا به‌نوعی دچار وادادگی شوند؟

کلیت جبهه ملی و اصولا فعالان نهضت ملی‌شدن صنعت نفت به دنبال اسقاط شاه نبودند، هرچند جناح ارتجاع بسیار مایل بود که این‌طور نشان دهد و به‌ویژه خطر حزب توده، کمونیسم و اتحاد شوروی را برجسته سازد و وانمود کند که میان مصدق و حزب توده همدستی و ائتلاف صورت گرفته است. درمجموع می‌توان این‌طور جمع‌بندی کرد که فعالان نهضت با دربار و سلطنت چالش مبنایی داشتند ولی براندار نبودند و با اصل سلطنت‌مشروطه مطابق قانون اساسی مخالفتی نداشتند و تنها با تندشدن جو سیاسی، در آخرین روزهای دولت دکتر مصدق بود که حزب توده، روزنامه «باختر امروز» و مرحوم فاطمی و برخی دیگر از رژیم پهلوی عبور کردند. باوجود این حتی بعد از کودتا و در جریان جبهه ملی دوم نیز هم‌چنان جبهه ملی محبوبیت بزرگی در نزد مردم داشت و چنان‌که می‌دانیم در میتینگ میدان جلالیه در اردیبهشت ۱۳۴۰ یک‌صدهزار نفر شرکت کردند. بحث‌های زیادی وجود دارد که آیا جبهه ملی از این فرصت و حضور امینی در مقام نخست‌وزیر به‌خوبی بهره برد یا خیر؟ به هر حال نقدی که معمولاً مطرح می‌شود این است که استخوان‌بندی جبهه ملی باوجود برخی گرایش‌های چپ سوسیالیستی در داخل جبهه و بدنه رادیکال دانشجویی آن، تا حد زیادی بوروکراتیزه بود و حتی جناح چپ آن به‌طور اصولی، علی‌رغم سمت‌وسوی رادیکال رخدادهای سال‌های ۴۰ تا ۴۲ با انقلاب مخالف بودند. به همین دلیل بود که در دادگاهِ رهبران و اعضای نهضت آزادی در سال ۴۲ مهندس بازرگان آن جمله معروف را گفت که «ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون با شما صحبت می‌کنیم، این پیام را به شخص اول برسانید»، زیرا تا آن موقع مبارزات در ذیل قانون اساسیِ مشروطه تعریف می‌شد و بازرگان با توجه به آغاز نهضت روحانیت و بیان صریحِ ضدسلطنتی آن، به‌درستی آینده را پیش‌بینی کرد. در سوم بهمن‌ماه سال ۱۳۴۱ نهضت آزادی با انتشار بیانیه‌ای به تحلیل اوضاع عمومی ایران و محکوم‌ساختن «انقلاب سفید» پرداخته بود. به‌دنبال این اقدام، حکومت شاه رهبران نهضت را بازداشت و به زندان انداخت و از فعالیت این حزب جلوگیری و آن را غیرقانونی اعلام کرد. در بهمن ماه ۱۳۴۲ و در پی صدور اعلامیه «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» نیز اکثریت اعضای شورای مرکزی و تمامی هیئت اجرایی جبهه ملی در اعتراض به برنامه اصلاحات معروف به «انقلاب سفید» رژیم شاه به زندان افتادند. این دستگیری‌ها با ممنوعیت فعالیت جبههٔ ملی همراه گردید. اما رهبران نهضت آزادی برخلاف سران جبهه ملی که به سیاست صبر و انتظار باور داشتند، به مبارزه سیاسی با شاه و رژیم تحت امرش پافشاری می‌کردند و با خط‌مشی جبهه ملی هم‌سو نبودند. در ۱۹ خرداد ۴۲ نهضت آزادی اعلامیه «دیکتاتور خون می‌ریزد» را منتشر کرد و درست از همین تاریخ بود که اعضای نهضت آزادی در خارج از کشور، در غیاب رهبرانِ زندانیِ داخل کشور، صراحتاً موضع براندازِ گرفتند و مصطفی چمران، صادق قطب‌زاده و ابراهیم یزدی در مصر آموزش چریکی دیدند و در سال‌های ۱۳۴۳-۴۴ به‌همراه ۲۸ تنِ دیگر یک سازمان چریکی ضد شاه به‌نام «سازمان مخصوص اتحاد و عمل» (سماع) تأسیس کردند که چمران رئیس شاخه نظامی آن بود. این سازمان مبادرت به راه‌اندازی پایگاه آموزش جنگ‌های مسلحانه ابتدا در مصر و سپس در جنوب لبنان کرد. به گفته دکتر ابراهیم یزدی، آنها تحت تأثیر انقلاب کوبا و جنگ الجزایر «به این نتیجه رسیده بودند که با مبارزات کلاسیک و پارلمانتاریستی نمی‌شود به نتیجه رسید. بنابراین، باید دنبال حرکت مسلحانه رفت». همین روند عینا در میان اعضای جوان نهضت آزادی در داخل کشور نیز طی شد و پس از وقایع سال‌های ۴۱ و ۴۲ و آغاز جنبش روحانیت، با اتخاذ خط‌مشی مسلحانه به تأسیس سازمان مجاهدین خلق در همان سال ۴۴ مبادرت کردند.

بنابراین، قابل انکار نیست که با آغاز دهه ۴۰ و درگذشت آیت‌الله بروجردی، مشی بی‌طرف و میانه‌روانه مرجعیت قم، به سمت مقابله هرچه‌آشکارتر با سیاست‌های رژیم و درنهایت با اصل سلطنت تمایل پیدا کرد و از همین تاریخ جبهه ملی که نخواست با موج جدید همراه شود و مشی مبارزاتی خود را در هم‌سویی با روحانیت سیاسی تعریف کند و درعین حال نتوانسته بود براساس خط مشی جبهه ملی دوم، تاثیری بر سلطه و استبداد رو به گسترش دربار بگذارد، رفته‌رفته از گردونه سیاست ایران خارج شد و دیگر نتوانست موقعیت گذشته خود را به‌دست آورد.

◆ از نظر من، مهم‌ترین بحث ما اینک این است که کودتای ۲۸ مرداد چه اثراتی بر روی جریان‌های ملی، و ملی، مذهبی گذاشت؟

مهم‌ترین اثر کودتا بر نیروهایی که در حول جبهه ملی گرد آمده بودند، جدایی میان سکولارهای سیاسی جبهه و بدنهٔ مذهبی آن به‌لحاظ ایدئولوژی و خط‌مشی بود. چنان‌که گفته‌شد، ناکامی جبهه ملی دوم و سرانجام انحلال آن و نیز چرخشی که در مسیر تحولات ایران از دهه ۴۰ به‌وجود آمد، این دو جناح جبهه ملی را از هم جدا کرد. البته در میان اعضای جبهه ملی هم پیوسته کسانی با تمایلات مذهبی وجود داشته‌اند اما در نهضت آزادی و جریان ملی، مذهبی، دین موضوعیت سیاسی-اجتماعی مشخصی پیدا کرد که این چندان هم بی‌سابقه نبود. پیش از این در سال ۱۳۲۲ محمد نخشب و یارانش با تأسیس «جمعیت خداپرستان سوسیالیست» و با این هدف که باید سوسیالیسم را از قید ماتریالیسم و مذهب را از قید خرافات رها کرد، همین نگرش را دنبال کردند و بعداً با راه‌اندازی «جمعیت آزادی مردم ایران» و سپس «حزب مردم ایران» در دهه ۳۰ نیز این مسیر را ادامه دادند.

کودتای ۲۸ مرداد با محاکمه و حصر دکتر مصدق، جبهه ملی و حامیانش را عملاً از کاریزمای رهبریِ ضروری و بی‌واسطه او محروم کرد و این، زمینه اختلاف در خط‌مشی را در میان جبهه دامن زد. رهبران نهضت آزادی، با جمع‌بندی علل شکست نهضت ملی که ازجمله آنها از دست دادن تدریجی پشتیبانی نیروهای مذهبی بود (تا جایی که برخی از آنها حتی از وقوع کودتا حمایت کردند)، به این نتیجه رسیدند که تأمین دموکراسی و استقلال منابع ملی، مستلزم اقناع نهاد و نیروی اجتماعی مذهب است یعنی همان کاری که علمای مشروطه‌خواه در ابتدای قرن بیستم انجام دادند (انتشار کتاب تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله علامه نایینی به اهتمام آیت‌الله طالقانی با همین هدف صورت گرفت). نهضت آزادی و به‌ویژه بدنهٔ جوان‌تر آن، وقایع سال‌های ۴۰ تا ۴۳ را که سرانجام به تبعید آیت‌الله خمینی منجر شد نیز تأییدی بر ارزیابی خود از ضرورت‌های مبارزه ملیِ ایران دیدند. جبهه ملی با این جمع‌بندی موافق نبود و نتیجه‌گیری کاملاً متفاوتی داشت. آنها از مقاومت نیروی مذهبی در مقابل دکتر مصدق، چنین نتیجه گرفتند که ورود به چنین ائتلاف‌هایی برای دموکراسی ایران خطرناک است و به همین جهت سیاست صبر و انتظار را به درگیرشدن در سازوکارهای مذهب سیاسی ترجیح دادند.

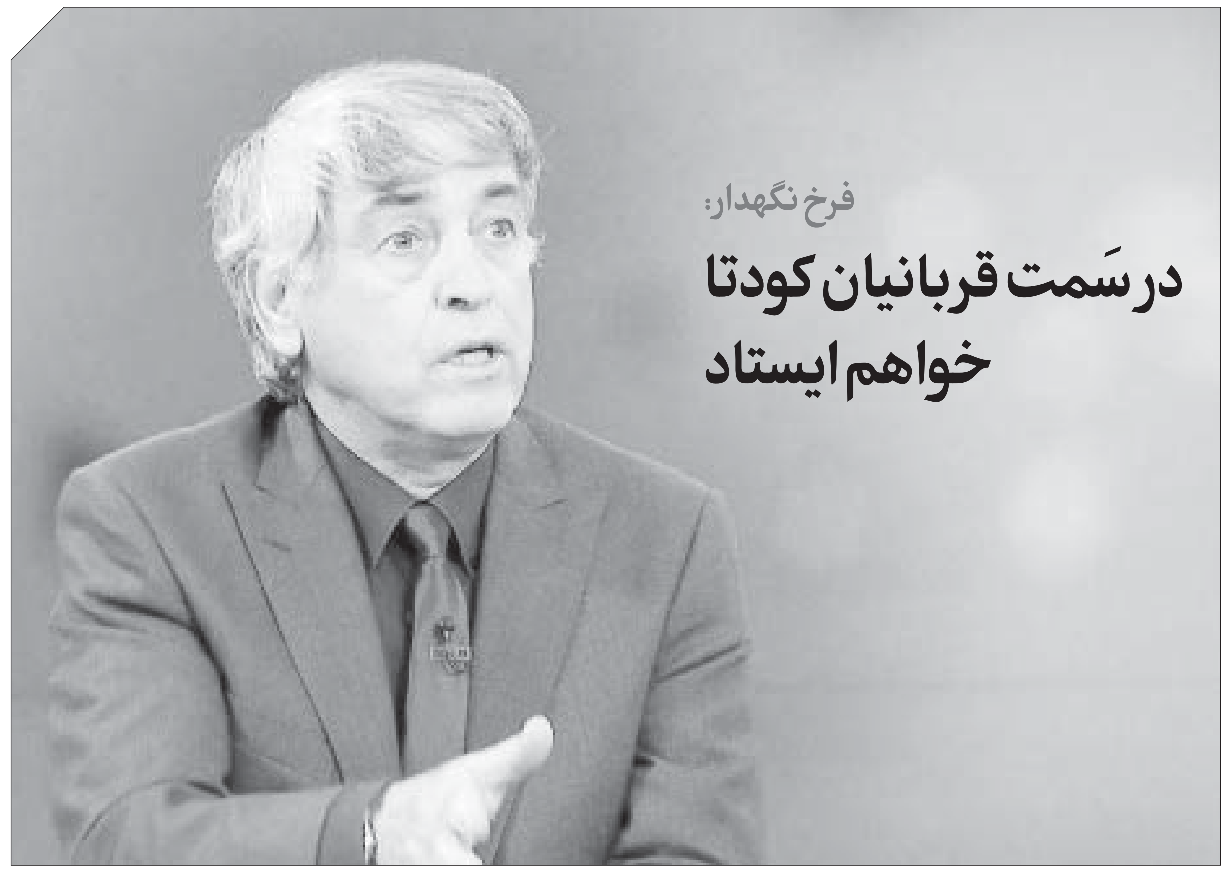

فرخ نگهدار:

در سَمت قربانیان کودتا خواهم ایستاد

◆ ارزیابی شما از عملکرد حزب توده در کودتای ۲۸ مرداد چیست؟

تحلیل مواضع نیروها و سیاست آنها در دوران نهضت ملی‌شدن صنعت نفت ایران یکی از درس‌آموزترین مطالعات برای همه فعالین سیاسی ایرانی حتی در عرصه بین‌المللی است. هرکدام از این نیروها را که زیر ذره‌بین قرار دهیم برای کارهایی که امروز داریم و مسائلی که کشورمان امروز با آنها مواجه است نکته قابل‌ملاحظه‌ای را در خود دارد.

چهار نیرو در دوران نهضت ملی‌شدن صنعت نفت ایران در صحنه حاضر بودند. آنها عبارت بودند از اقتدارگرایان طرفدار دربار، اسلام‌گرایان طرفدار روحانیت، گروه‌های ملی-لیبرالی طرفدار مصدق و چپ‌گرایان هوادار حزب توده ایران. سرنوشت ایران در گرو عملکرد این نیروها در صحنه عمل سیاسی در آن دوران بود. در این میان اتفاقاً بررسی روش و عملکرد حزب توده ایران نقش کلیدی دارد و به نظر من اهمیتی بیش از سایر نیروها برای درس‌گیری در سیاست‌های دوره‌های بعد و حتی امروز در خود دارد. و من توجه خودم را، نظر به علایقی که نسبت به چپ ایران همواره داشته‌ام، روی عملکرد حزب توده ایران در این دوره متمرکز می‌کنم و قضاوت خود در این مورد را با شما در میان می‌گذارم.

دیدگاه من نسبت به نقش حزب توده ایران در روندهای منتهی به کودتای ۲۸ مرداد به دو دوره ۳۰ ساله قابل‌تفکیک است. توجه کنیم که امسال کنشگری سیاسی من ۶۰ ساله شد. در دوره اول، یعنی از اوایل دهه ۴۰ تا اواخر دهه ۶۰ شمسی، ارزیابی کلی من از نقش حزب توده ایران در روندهای منتهی به کودتای ۲۸ مرداد و پس از آن این بود که حزب توده ایران مسئولیت تاریخی را که بر عهده‌اش قرار داشت پاسخ‌گو نبود. حزب نمی‌باید در جریان کودتا معطل دستور مصدق می‌شد، حزب می‌باید خود نقش رهبری مقاومت، و درنهایت مسئولیت هدایت کشور را، بر عهده می‌گرفت. تلقی نسل ما این بود که در دهه ۲۰ شمسی تنها نیرویی که می‌توانست مصیبت‌ها و دردهایی که کشور ما در آن دوره با آن مواجه بود را نجات دهد حزب توده ایران بود. بر اساس مسئولیت و رسالتی که برای «پیشاهنگ طبقه کارگر» قائل بودیم، انتقاد ما به عملکرد حزب توده ایران در ۲۸ مرداد متوجه بی‌عملی، اقتدارپذیری و دنباله‌روی حزب از نیروهای وابسته به بورژوازی ملی بود. معتقد بودیم که ناتوانی این نیروها در مقابله با نیروهای دست راستی از قبل محرز بود. اما حزب توده ایران ماهیتاً ظرفیت این ایستادگی را داشت و می‌بایست خلأ را پر می‌کرد و نکرد.

در روند جنبش ملی‌شدن صنعت نفت وقتی به صحنه سیاسی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که هر چهار نیروی حاضر در صحنه هرکدام فکر می‌کنند آنها به دلیل ماهیتی که دارند، تنها نیرویی هستند که قادرند ایران را از مخمصه بیرون بکشند و سعادت و خوشبختی را برای مردم به ارمغان بیاورند و برای اینکه ایران به کامیابی و پیروزی برسد سه نیروی دیگر درنهایت باید از صحنه سیاسی حذف شوند. اسلام‌گرایان دیگران را خائن یا وطن‌فروش یا ضد حقیقت و دین می‌بینند. سلطنت‌طلبان و درباریان دیگران را وطن‌فروش، نادان، هرج‌ومرج‌طلب، و خائن می‌شناسند. نیروهای ملی-لیبرال و چپ‌ها هم حامیان دو نهاد سلطنت و روحانیت را مرتجع و وابسته، و حتی مزدور استعمار می‌دانند.

در آن دوران این باور که «ما تنها نیرویی هستیم که می‌توانیم جامعه را رهبری کنیم و کشور را نجات دهیم» در وجدان هر چهار نحله سیاسی ایران عمیق و ریشه‌دار است. در عمل هم می‌بینیم حزب توده ایران در آن دوره از سوی پایگاه اجتماعی خود سخت مورد انتقاد قرار می‌گیرد که به این رسالت تاریخی خودش عمل نکرد، صحنه را واگذار کرد، منتظر ماند، دچار بی‌عملی شد و اجازه داد نیروهای دست راستی غلبه کنند. البته بر این نقدی که در آن دوره بر وجدان نسل ما و نسل قبل از ما حاکم بود دفاعیات دیگری هم وجود داشت که می‌گفت: نه. حزب توده ایران این‌قدر قدرت نداشت. اگر تعرض می‌کرد با شکست‌های سنگین‌تری مواجه می‌شد و این توقع از حزب توده ایران که در مقابل کودتا بایستد و وقتی مصدق از موضع رهبری کنار زده می‌شد خود جایگزینش شود و مهار قدرت را در دست بگیرد و مردم را دعوت به ایستادگی کند، همه خیالاتی است ناشی از عدم شناخت توازن نیروها در صحنه.

در دوره دوم، یعنی از زمانی که در اواخر دهه ۶۰ شمسی، از طرز تفکر انقلابی و از پایبندی به اینکه انقلاب می‌تواند راهگشای مسائل و پیچیدگی‌های سیاست در ایران باشد، فاصله گرفتم و به ضرورت تحولات تدریجی روی آوردم، دیدگاه من نسبت به عملکرد حزب توده ایران در ۲۸ مرداد در روندهای قبل و بعد از کودتا، نیز از بنیان دگرگون شد. اگر خیلی خلاصه بخواهم عناصر اصلی تفکر تازه را با خوانندگان در میان بگذارم خواهم گفت اگر آرزو این بوده که از فاجعه عظیمی که تمام سرنوشت و تاریخ ملت ایران را تغییر داد، یعنی از کودتای ۲۸ مرداد، جلوگیری شود، حزب توده ایران می‌بایست اساساً سیاست‌های دیگری را در پیش می‌گرفت. در آن دوران دو نهاد اصلی قدرت در ایران یکی نهاد سلطنت و دیگری نهاد روحانیت بود. نیروهای غیر وابسته به روحانیت و سلطنت قدرت فائقه نبودند و بخش‌های ضعیف‌تر جامعه را تشکیل می‌دادند. این نیروها، نیروهای لیبرال (مصدقی) و سوسیالیست (توده‌ای) بودند. هرگاه هدف ما این بود که ایران را در مسیر توسعه و تکامل قرار دهیم، از حقوقش در عرصه بین‌المللی دفاع کنیم، سربلندی و استقلال و آزادی و دموکراسی و رفاه برای مردم خودمان رقم بزنیم، این تصور که ما قادریم با حذف این دو نهاد، صحنه سیاست را مدیریت کنیم یک تصور غیرواقع‌بینانه بود. این بلندپروازی‌ها در جریان ملی و چپ حزب توده ایران به‌خوبی قابل مشاهده بود. البته میزان بلندپروازی چپ‌ها نسبت به ملی‌گرایان لیبرال قابل‌مقایسه نبود. چپ‌ها تصورات بسیار رؤیایی‌تری را حمل می‌کنند و میزان آرزوپروری در عمل آنها به شکل محسوسی برجسته‌تر بوده است.

اگر ما می‌خواستیم در آن دوران جلوی کودتای ۲۸ مرداد گرفته شود مهم‌ترین اقدامی که باید انجام می‌دادیم این بود که می‌بایست به نحوه‌ای عمل می‌کردیم که دستگاه روحانیت و سلطنت، در برابر جنبش ملی و ترقی‌خواهان ایران، در برابر مصدقی‌ها و توده‌ای‌ها، به‌سوی اتحاد و همدستی با یکدیگر رانده نشوند. ایالات‌متحده آمریکا و سیاست راست حاکم بر آمریکا و بریتانیا در آن زمان یکی از جهاتی را که برای حفظ کنترل خود بر نفت ایران در دستور کار قرار داده بودند، همین کمک به همگرایی این دو نهاد قدرت در ایران بود از راه غلو کردن قدرت حزب توده و ترساندن آنها از همگرایی حزب توده با جبهه ملی.

در تمام منابعی که ما خوانده‌ایم به‌وضوح می‌بینیم که این تلاش برای بدگمان کردن دو نیروی سلطنت‌خواه و اسلام‌خواه نسبت به مصدقی‌ها و توده‌ای‌ها به‌شدت ادامه دارد. و حزب توده ایران بر این تصور است که تشدید شکاف و تقابل میان جبهه ملی و بلوک روحانیت و سلطنت، و ملحق کردن جبهه ملی به حزب توده ایران راه نجات جامعه ایرانی است. درحالی‌که اگر می‌خواستیم از کودتای ۲۸ مرداد جلوگیری کنیم حتماً جبهه ملی و حزب توده ایران می‌بایست سیاست‌ها و رویکردهایی را پیش می‌گرفتند که طیف‌های معتدل‌تر در بین نیروهای وابسته به دربار و روحانیت منافع خود را در عدم مقابله با آن سیاست‌ها و رویکردها می‌دیدند؛ نه اینکه آنها را یکباره و به‌طورکلی به‌عنوان ارتجاع مورد تقابل قرار دهند و بخواهند آنها را از صحنه سیاست ایران حذف کنند. همین‌جا اضافه کنم اتفاقاً تاکتیک‌های شخص مصدق تا حدود زیادی همین خصلت را داشت. درحالی‌که سیاست‌ها و تاکتیک‌های حزب توده بیشتر در جهت رادیکالیزه کردن جبهه ملی و تضعیف جناح راست آن دور می‌زد. طی ۳۰ ساله اخیر من همیشه تأکید کرده‌ام که برای اجتناب از کودتای ۲۸ مرداد می‌بایست هر چهار مؤلفه اصلی حاضر در صحنه سیاست در آن دوران از بسیاری از توقعات خود دست می‌کشیدند و قبل از همه حاضر می‌شدند حق موجودیت و فعالیت یکدیگر را بپذیرند و به همزیستی مسالمت‌آمیز با یکدیگر تن دهند. این سیاست به شرطی پیش می‌رفت که نیروهای ترقی‌خواه و ملی ایران سعی در جذب گرایش‌های معتدل‌تر در میان روحانیت و مدافعین دربار داشتند و نه در جهت حذف کلی آن.

در پایان اضافه می‌کنم که گرچه من منتقد سیاست‌های هر چهار نحله سیاسی فعال در آن صحنه هستم ولی اگر بخواهم ماهیت عملکرد آن چهار نیرو را با هم مقایسه و درباره آنها قضاوت کنم خواهم گفت: اقدام دربار و ... به کودتا حرکتی ضد ملی و مختل‌کننده روند تکامل طبیعی جامعه ایرانی است. من در آخرین تحلیل در سمت قربانیان کودتا، یعنی جبهه ملی و حزب توده، خواهم ایستاد. معتقدم کودتای ۲۸ مرداد سرنوشت قهری ملت ایران نبود. مشروط بر این‌که جبهه ملی و حزب توده موفق می‌شدند مواضع و سیاست‌هایی عرضه کنند که ظرفیت جلب اعتماد نیروهای گرایش‌های معتدل‌تر در میان روحانیون و دربار را در خود حمل کند و مانع همگرایی آن دو شود.

◆ شما در دوره اول فکری خود، در ارزیابی از عملکرد حزب توده نکته‌ای را فرض می‌گیرید که خود این نکته محل اختلاف است. می‌گویید حزب توده نباید به رهبری ملیون تن می‌داد. اما به نظر می‌رسد چنین امکانی برای حزب توده وجود نداشت، چراکه طرح ایده ملی‌شدن صنعت نفت دست بالا را به مصدق و ملیون داده بود و حزب توده ناخواسته به این هژمونی تن داد. پس یکی از دلایلی که حزب توده نمی‌توانست انقلابی عمل کند این بود که خالق نظریه ملی‌شدن صنعت نفت و فاعل آن نبود. شما بر اساس این فرض که محل تردید است تغییر دیدگاه داده و مخالف رویکرد انقلابی شده‌اید و نظریه توازن قوا را برای رسیدن به هدف برگزیدید.

سکهٔ ملی‌شدن صنعت نفت به نام دکتر محمد مصدق ضرب شد و هیچ نیروی دیگری امکان یا فرصت صاحبقران‌شدن در این دوره را نداشت. به زبان دیگر رهبری نهضت ملی برای ملی‌شدن صنعت نفت ایران به نام جبهه ملی رقم خورده بود و دیگران فقط امکان داشتند که با این رهبری همسویی کنند یا مقابله. اگر از پایان سال ۱۳۲۹ و اوایل سال ۱۳۳۰ تا تیرماه ۳۱ را در نظر بگیریم، تردید شما در اینکه هیچ نیروی دیگری به شمول حزب توده ایران امکان رقابت بر سر هژمونی در نهضت ملی‌شدن صنعت نفت ایران را نداشت، کاملاً درست است. اما بحث ما درباره روزهای پایانی نهضت ملی‌شدن صنعت نفت ایران است، روزهای منتهی به ۲۸ مرداد. در این روزها سؤال مرکزی این بود که با اتکا بر کدام نیروها می‌توان از دستاوردهای این جنبش، که ملی‌شدن صنعت نفت محصول عمدهٔ آن بود، پاسداری کرد. سؤال مرکزی این بود که چگونه نهضت ملی از خود در برابر یورش معارضان باید حفاظت کند.

در این روزها وجدانِ عمومیِ فعالینِ چپ، که عمدتاً اعضای حزب توده ایران بودند، بر این باور بود که رهبری بورژوازی ملی، یعنی مصدقی‌ها، امکان و توان ایستادگی در برابر امپریالیسم و کودتاگران را ندارد و نیروهای انقلابی، توده‌ای‌ها، لزوماً باید خلأ ناشی از سازش‌کاری و تسلیم‌پذیری نیروهای ملی را جبران کنند. آنها می‌گفتند ولی رهبری حزب توده ایران به این تمنای عمومیِ فعالین میدانی چپ میدان نداد و شکست‌دادن کودتا را بر عهده نگرفت و نیروهای خودش را به میدان نیاورد. هم از این‌روی، پس از کودتای ۲۸ مرداد، موج مخالفت، اعتراض، انتقاد از بدنهٔ حزب برخاست و درنهایت چند سال بعد، رهبری حزب توده ایران هم پذیرفت که در آن مقطع ۲۵ تا ۲۸ مرداد دچار انفعال، بی‌تصمیمی، گیج‌سری و عدم پاسخ‌گویی به مسئولیت تاریخی که بر عهده رهبری حزب بوده، شده است. درحالی‌که حزب می‌بایست بعد از ۲۸ مرداد یا روز ۲۸ مرداد رهبری را در دست می‌گرفت و با تمام نیرو برای تبدیل کودتا به پیروزی یا غلبهٔ نیروهای ملی اقدام می‌کرد.

بنابراین پرسش اصلی در تمام دوران ملی‌شدن صنعت نفت این بود که آیا حزب توده ایران می‌بایست به این مسئولیت یعنی پر کردن خلأ ناشی از ضعف‌های رهبری بورژوازی ملی و دست‌گرفتن هژمونی یا رهبری نیروهای ملی و وطن‌خواه دست می‌زد یا نه.

من در ۳۰ سالهٔ اول فعالیت سیاسی خود نه‌تنها به طرح پرسش به شیوه فوق تن داده‌ام، بلکه همراه با بنیان‌گذاران جنبش فدایی، به‌ویژه زنده‌یاد بیژن جزنی، همه با این وجدان زندگی کردیم که حزب توده ایران به وظیفهٔ تاریخی خودش در مقطع ۲۸ مرداد عمل نکرد و دچار بی‌عملی و انفعال و سرسپردگی به رهبری بورژوازی ملی شد. مصوبات پلنوم کمیته مرکزی حزب، که چهار سال بعد از کودتا تشکیل شد، نیز همین نقد را به عملکرد رهبری حزب وارد می‌داند.

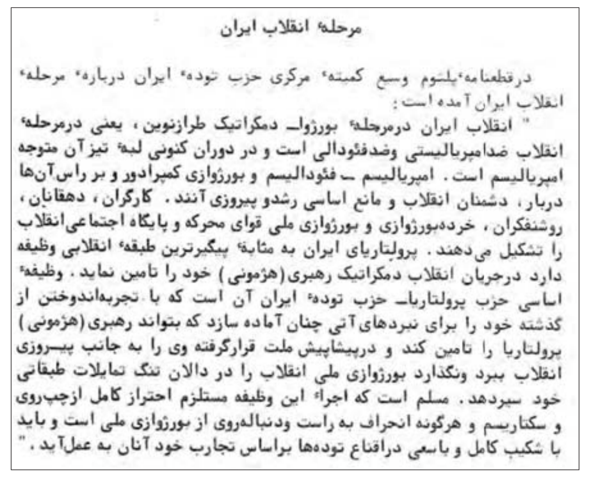

مرحلهٔ انقلاب ایران

درقطعنامهٔ پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران دربارهٔ مرحلهٔ انقلاب ایران آمده است:

" انقلاب ایران درمرحلهٔ بورژوا_ دمکراتیک طرازنوین، یعنی درمرحلهٔ انقلاب ضدامپریالیستی وضدفئودالی است و در دوران کنونی لبهٔ تیز آن متوجه امپریالیسم است. امپریالیسم _ فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور و بر راس آن‌ها دربار، دشمنان انقلاب و مانع اساسی رشدو پیروزی آنند. کارگران، دهقانان، روشنفکران، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی قوای محرکه و پایگاه اجتماعی انقلاب را تشکیل می‌دهند. پرولتاریای ایران به مثابهٔ پیگیرترین طبقهٔ انقلابی وظیفه دارد درجریان انقلاب دمکراتیک رهبری (هژمونی) خود را تامین نماید. وظیفهٔ اساسی حزب پرولتاریا_ حزب تودهٔ ایران آن است که با تجربه‌اندوختن از گذشته خود را برای نبردهای آتی چنان آماده سازد که بتواند رهبری (هژمونی) پرولتاریا را تامین کند و درپیشاپیش ملت قرارگرفته وی را به جانب پیروزی انقلاب ببرد ونگذارد بورژوازی ملی انقلاب را در دالان تنگ تمایلات طبقاتی خود سپردهد. مسلم است که اجراء این وظیفه مستلزم احتراز کامل ازچپ‌روی و سکتاریسم و هرگونه انحراف به راست ودنباله‌روی از بورژوازی ملی است و باید با شکیب کامل و باسعی دراقناع توده‌ها براساس تجارب خود آنان به عمل‌آید."

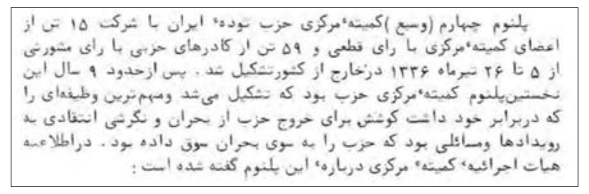

پلنوم چهارم (وسیع) کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران با شرکت ۱۵ تن از اعضای کمیتهٔ مرکزی با رای قطعی و ۵۹ تن از کادرهای حزبی با رای مشورتی از ۵ تا ۲۶ تیرماه ۱۳۳۶ درخارج از کشورتشکیل شد. پس ازحدود ۹ سال این نخستین‌پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب بود که تشکیل می‌شد ومهم‌ترین وظیفه‌ای را که دربرابر خود داشت کوشش برای خروج حزب از بحران و نگرشی انتقادی به رویدادها ومسائلی بود که حزب را به سوی بحران سوق داده بود. دراطلاعیه هیات اجرائیهٔ کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ این پلنوم گفته شده است:

سال‌ها بعد بود که متوجه شدم اگر حزب، آن‌گونه که شعار می‌داد «کودتا را به ضد کودتا بدل می‌کنیم» عمل می‌کرد، با توجه به قدرت نیروهای نظامی، عشایری، مذهبی، و برخورداری آنها از حمایت لجستیک و مستشاری آمریکا و انگلستان، راهی برای کنترل کشور توسط یک دولت توده‌ای، حتی با حمایت سیاسی یا لجستیک شوروی، وجود نداشت. شک نکنیم که تسخیر قدرت توسط حزب توده ایران بخش‌های مهمی از نیروهای حامی جبهه ملی را هم به‌سوی بلوک مقابل سوق می‌داد.

◆ آیا اتخاذ چنین رویکردی برای حزب توده که سه جریان سیاسی دیگر (سلطنت‌طلب‌ها، روحانیون و ملیون) آن را حزبی مستقل نمی‌دانستند، عملی بود؟ به اعتقاد شما، شوروی تا چه میزان در تصمیمات حزب توده در مواجهه با کودتای ۲۸ مرداد نقش داشته است؟

در اینجا ما داریم درباره سال‌ها و روزها و ماه‌های پس از جنگ دوم جهانی صحبت می‌کنیم. در آن روزها بر ذهنیت همه نحله‌های سیاسی ایرانی این تصور غالب است که ابرقدرت‌ها رقم‌زننده سرنوشت ملت‌ها هستند؛ تصوری که تا حد زیادی هم قرین واقعیت بود. یعنی نفوذ و مداخله اتحاد شوروی و ایالات‌متحده آمریکا و انگلستان، به‌خصوص در منطقه خاورمیانه، غیرقابل‌انکار و حتی در برخی موارد تعیین‌کننده است. بااین‌حال حد توانمندی ابرقدرت‌ها در ذهن فعالین سیاسی ما با اغراق بسیار همراه است. تصور غالب بر ذهن الیت سیاسی ایرانی در میانه قرن بیستم چنان است که گویی آمریکا و شوروی و انگلستان در تعیین سرنوشت کشور ما نقش تعیین‌کننده دارند و تصمیم نیروهای ایرانی زیاد تأثیری در سرنوشت کشور ندارد. درحالی‌که شواهد تاریخی بسیار نشان می‌دهد که، علی‌رغم قدرت عظیم ابرقدرت‌های جهانی، نیروهای داخلی کشور در تحلیل نهایی نقشِ تعیین‌کننده دارند. از عهده غرب و شرق در کشور ما بدون تکیه بر چهار نیروی اصلی تشکیل‌دهنده جامعهٔ سیاسی ایرانی، واقعاً تشکیل حکومت و کشورداری ساخته نبود.

تأثیر این تصور یا توهم درباره حد تأثیر ابرقدرت‌ها در مسائل داخلی ایران تا آنجاست که مثلاً جناح‌هایی از روحانیون و جریان وابسته به دربار، تلاش و کوشش بسیار به خرج می‌دهند و موفق هم می‌شوند که نظر صاحبان قدرت در آمریکا و بریتانیا را به «خطر» مصدقی‌ها و توده‌ای‌ها جلب کنند. بهبهانی و اشرف توانستند حمایت آمریکا و انگلستان را از راندن و بیرون‌کردن و سرنگون‌کردن دولت ملی دکتر مصدق جلب کنند و آنها را قانع کنند که راهی جز کودتا وجود ندارد. و به‌محض این‌که موافقت آمریکا را به زیر کشیدن مصدق به دست می‌آورند نیروهای خود را به میدان می‌کشند و کودتا می‌کنند.

همچنین نگاه حزب توده ایران به اتحاد شوروی به‌مثابه کشوری که می‌تواند در روندهای سیاسی در ایران تأثیر داشته باشد هم مطرح است. تلقی حزب توده ایران از نیروهای وابسته به روحانیت و سلطنت دقیقاً این است که آنها تلاش می‌کنند که قدرت‌های غربی را به پایان‌دادن به حکومت مصدق تشویق کنند و خود حزب هم می‌کوشد که وجدان سیاسی مردم، و همچنین نظر پشتیبان اصلی بین‌المللی خودش، اتحاد شوروی را - البته بعد از وقایع ۳۰ تیر- به ضرورت حمایت فعال‌تر از مصدق، جلب کند.

در پاسخ به پرسش شما می‌گویم: تنها این نیست که سلطنت، روحانیت و ملیون، بدگمانی بسیار زیادی نسبت به توده‌ای‌ها و وابستگی و حمایت آنها از شوروی در وجود خودشان حس می‌کنند بلکه اکثریت فعالین میدانی مدافع نهضت ملی و مصدقی به شمول توده‌ای‌ها و جبهه ملی‌ها، به وابستگی عمیق بخش‌هایی از روحانیت و دربار به انگلستان و آمریکا، و استمدادخواهی از آن قدرت‌ها، باور دارند.

◆ شما به این نکته اشاره می‌کنید که جریان‌های سیاسی باید از رؤیاهای دست‌نیافتنی خود دست می‌کشیدند تا بتوانند باهم ائتلاف کرده و چه‌بسا از کودتا جلوگیری کنند. درحالی‌که، برخی از این جریان‌های سیاسی ازجمله سلطنت‌طلب‌ها و ... حتی اگر به کودتا تمایل نداشتند، از آن منتفع می‌شدند. به نظر می‌رسد با توجه به آرایش نیروهای سیاسی در صحنه سیاست آن دوران، ایدهٔ همکاری چندان واقع‌بینانه نیست و منافع هریک از جریان‌های سیاسی اقتضا می‌کند تصمیماتی بگیرد که هرگونه ائتلاف را ناممکن می‌سازد. ازجمله حزب توده که در ماجرای ملی‌شدن صنعت نفت ناگزیر موضعی دوگانه دارد: از سویی باید منافع حزب و به‌تبع آن شوروی را در نظر بگیرد و از سوی دیگر به حامیان و پایگاه مردمی خود چشم دوخته است. آیا با توجه به چنین شرایطی در دوران کودتا، ایده همکاری بیش از انقلابی‌گری و پایبندی نحله‌های سیاسی به ایده‌های خود، رؤیایی جلوه نمی‌کند؟

ما داریم درباره ذهنیت حاکم بر هریک از چهار نحلهٔ سیاسی موجود در صحنه در مقطع هفتاد سال پیش صحبت می‌کنیم. در ذهن همه آنها، و نه‌فقط توده‌ای‌ها، این جمع‌بندی غالب است که ما با هر نیروی دیگر باید یا اتحاد داشته باشیم و یا علیه او مبارزه کنیم. این ذهنیت در واقعیت یک ذهنیت بدوی یا یک برداشت کمتر پخته از سیاست‌ورزی خردمندانه و امر رهبری سیاسی است. این طرز فکر از پایه‌های محکم اندیشه انقلابی است و خود نیز مبتنی است بر مفروض‌گرفتن فراگیری و جهان‌شمول دیدن اصلِ تضاد در همه عرصه‌های جهان هستی و در این‌جا در صحنهٔ عمل سیاسی.

این طرز فکر می‌گوید «دیگری یا با تو است یا علیه تو» و تنها گزینه‌های تو یا اتحاد است یا ستیز. درحالی‌که تجربه - و توانمندی در شناخت دقیق روندهایی که در درون هر جریان سیاسی در حال رخ‌دادن است- دائماً به ما گوشزد می‌کند که در هریک از این نحله‌های سیاسی چهارگانه یک نوع دینامیسم درونی هم همواره در تکاپوست. بخش‌هایی از نیروهایی که به‌عنوان سلطنت‌خواه یا درباری خودشان را معرفی می‌کنند، سیاست‌های متفاوتی نسبت به بخش‌های دیگر همین نحله برای کل دربار توصیه می‌کنند. همین تفاوت در نوع نگرش به دیگری در میان روحانیون، توده‌ای‌ها و مصدقی‌ها هم وجود دارد. اگر ما سطح سیاست‌ورزی را از سطح «یا ستیز یا اتحاد» قدری ارتقا دهیم و موضوع تأثیرگذاری بر دینامیسم درونی هریک از این نیروها را هم در مرکز توجه قرار دهیم، آن‌وقت شعارها، خواست‌ها، اَشکال مبارزاتی و اقداماتی را در دستور کار قرار خواهیم داد که از سطح «مرگ بر» یا «زنده‌باد» گفتن فراتر خواهد رفت. آنگاه اقدامات، سیاست‌ها و مواضعی را اتخاذ خواهیم کرد که هدف آن تولید واکنش نامتقارن و غیریکدست در درون صفوف هریک از نیروهای سلطنت‌خواه، درباری، مصدقی یا اسلام‌گرا باشد. به زبان دیگر، ما به‌راحتی می‌توانیم شعارهایی به کار ببریم که موجب تقویت یکپارچگی و واکنش یکدست در میان نیروهای درباری یا وابسته به روحانیت شویم. ما همچنین می‌توانیم شعارهایی را به کار ببریم که موجب نمایان‌شدن شکاف‌ها در میان آن نیروها شود.

بنابراین اگر شما بر من خُرده می‌گیرید که با آن ذهنیتی که سلطنت‌طلبان، روحانیون و مصدقی‌ها نسبت به حزب توده ایران داشتند، همکاری بین آنها با حزب توده ایران نامیسر بود و نوعی سیاست‌پردازی رؤیاپردازانه تلقی می‌شود، من در پاسخ به پرسش شما خواهم گفت که: نه. منظور اتحاد نیست؛ اتحاد یکی با دیگری علیه نیروی سوم یا چهارم. موضوع این است که سیاست‌ورزی هرکدام از این نیروها ازجمله ملیون و توده‌ای‌ها و دیگران می‌تواند این‌گونه باشد که موجب تقویت بخش‌های معتدل‌تر توده‌ای‌ها و دورکردن نیروهای رادیکال‌تر توده‌ای نسبت به سلطنت‌طلبان شود.

این سیاست را من از جانب نیروهای مقابل گفتم. در همان زمان در میان طیف‌های رهبری‌کننده یا صفوف رهبریِ حزب توده ایران به‌وضوح دیده می‌شد که گرایش‌های متفاوت‌تری نسبت به مصدق، نیروهای مذهبی و درباری وجود دارد. و سیاست‌گذاری مؤثر و فعالانه این است که به‌جای یکدست کردن حزب توده ایران به‌عنوان نیروی خائن، ضد میهنی یا وابسته و به کار بردن این شعارها درباره حزب توده ایران، توجه کنند که به‌نوعی در میدان عمل سیاسی ظاهر شوند که حضور، گرایش‌های میهن‌پرستانه‌تر و استقلال‌طلبانه‌تر را در صفوف حزب توده ایران تقویت کند. همین واکنش را من از جانب توده‌ای‌ها در قبال مصدقی‌ها می‌گویم. شعارهای آنها می‌تواند مصدقی‌ها را نگران‌تر کند و به‌طرف همکاری با نیروهای دست راستی سوق دهد. این شعارها زیان‌بار و اشتباه‌اند. موضع‌گیری‌ها و شعارهایی متضمن مقصود خواهند بود که آنها را به فاصله‌گرفتن از نیروهای دست راستی افراطی تشویق کند.

همچنین است سیاست حزب توده در قبال دربار و نیروهای مدافع سلطنت. مثال بزنم، اگر شما در روندهایی که در فاصله ۹ اسفند تا ۲۸ مرداد گسترش یافت شعار «سرنگون باد سلطنت، و برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق» را مطرح کنید، پیام و تاثیر این شعار در عمل، و نه بر اساس ذهنیت کسانی که آن را مطرح می‌کنند، این خواهد بود که ای روحانیون! تمام طیف‌هایتان را علیه ما توده‌ای‌ها متحد کنید! ای سلطنت‌طلبان! شما همه‌تان علیه توده‌ای‌ها یکپارچه شوید! و ای سلطنت و روحانیت! ملحق شوید به یکدیگر برای مبارزه علیه توده‌ای‌ها. و ای جبهه ملی ایران! جای شما در میانه نیست. یا به ما بپیوندید و یا به ارتجاع.

درحالی‌که به‌جای آن شعار می‌توان شعار «برقرار باد حاکمیت قانون اساسی بر کشور» را انتخاب کرد. در این صورت شما حساب استبدادگرایانِ لانه‌کرده در اردوی سلطنت را از قانون‌گرایان آن جدا می‌کنید، از نگرانی دستگاه روحانیت می‌کاهید، و تناسب نیروها را به سود خودتان بر هم می‌زنید. این فقط یک نمونه بود. البته نمونه‌های دیگری هم هست، به‌خصوص در سیاست خارجی و نوع نگاه به ابرقدرت‌ها، که اگر بخواهیم موضوع را بسط دهیم می‌شود به آنها هم پرداخت.

◆ درباره وقوع کودتای ۲۸ مرداد نقد و نظرات بسیاری تاکنون مطرح شده اما آنچه اکنون مهم‌تر است تأثیرات کودتا بر جریان‌های سیاسی است. آن چهار جریان سیاسی که شما از آنها نام بردید ازجمله حزب توده در دوران پس از کودتا چه فرجامی پیدا کردند؟

کودتای ۲۸ مرداد تأثیرات بسیار عمیق و ماندگاری بر ساختارهای فکری و سیاسیِ هر چهار نیروی شرکت‌کننده حاضر در صحنه سیاسی ایران بر جای گذاشت. در میان درباریان این باور را به‌شدت تقویت کردند که بدون حمایت ایالات‌متحده آمریکا امکان تداوم حاکمیت نظام شاهنشاهی در ایران میسر نیست. حمایت آمریکا و انگلستان از کودتا و شاه باعث شد سلطنت‌طلبان از اهمیت حفظ حمایت سنتی روحانیت از نظام سلطنت غافل شوند و فکر کنند جلب حمایت بین‌المللی برای حفظ و قوام و دوام سلطنت کفایت می‌کند و لزومی به تحبیب و حفظ حمایت روحانیت و سایر نهادهای صاحب قدرت در کشور نیست.

در دستگاه روحانیت ابتدا امید و خوش‌بینی نسبت به اینکه ائتلافِ شکل‌گرفته در ۲۸ مرداد می‌تواند تداوم پیدا کند تصور غالب بود. اما هرچه بیشتر دستگاه سلطنت به آمریکا نزدیک شد به همان میزان، اعتماد دستگاه روحانیت به دستگاه سلطنت کاهش پیدا کرد و تا سال ۴۲، یعنی ده سال پس از کودتای ۲۸ مرداد، این ائتلاف کاملاً درهم‌شکسته شده و به تقابل جدی و فراگیر میان نهاد دین و نهاد سلطنت منتهی شد.

در جبهه ملی، کودتای ۲۸ مرداد ذهنیت و برداشت آنها از ماهیت ایالات‌متحده آمریکا و جهان غرب را از اساس دگرگون کرد. در طول دهه ۲۰ شمسی سیمای آمریکا در ذهن ملیون ایرانی با نگرش دموکراتیک، صلح‌دوست و عدالت‌خواه فرانکلین روزولت درآمیخته بود. کودتا تصویر آمریکا در ذهن نیروهای ملی ایران را به تصویر یک نیروی سلطه‌گر، زورگو، کودتاچی و مدافع استبداد بدل کرد.

در میان توده‌ای‌ها این باور قطعی شد که مبارزه ضد امپریالیستی محور اصلی مبارزه همه نیروهای سیاسی ایران است. مهم‌ترین وظیفه ملی این است که ما همکاری نیروهای ضد امپریالیستی با یکدیگر را هم باید در مرکز توجه قرار دهیم. و هرگاه چنین شود در عرصه بین‌المللی هم نهضت ضد امپریالیستی ایران بی‌طرف نخواهد بود و اتحاد شوروی مهم‌ترین متحد این مبارزه خواهد بود. جالب این است که این تغییر ذهنیت در میان نیروهای سیاسی ایران باعث شد یک همسویی و همراهی گسترده‌ای میان سه نحله اصلی شرکت‌کننده حاضر در صحنه مبارزات سیاسی شکل بگیرد. همسویی میان روحانیون، لیبرال‌ها و نیروهای چپ‌گرا که از این دوره به بعد البته نسل‌های جدید انقلابی هم در ایران شکل می‌گیرند، جنبش مجاهدین و جنبش فداییان به وجود می‌آید که آنها هم همسو و همراه در مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا هستند.

در این روزها برخی صاحب‌نظران نامدار تبلیغ می‌کنند که حزب توده ایران و به‌طورکلی چپ‌ها، تخم لق «مبارزه ضد امپریالیستی» را در دهان روحانیون و ملیون شکسته‌اند. این حرفی پوچ و به‌کلی غیرمستند است. توفیق درباریان در جلب حمایت ایالات‌متحده و بریتانیا و توسل به کودتا، و سپس خودسری کودتاگران و سرکوب همه نیروهای چپ، ملی و مذهبی ایران در پناه برخورداری از حمایت آمریکا، مهم‌ترین عامل رشد و فراگیری تمایلات ضدآمریکایی در ایران، و مهم‌ترین عامل داخلی شکل‌گیری نسل پنجاه‌وهفتی‌ها در کشور ما بوده است. کودتا یک حس عمیق ضد انگلیسی و ضد آمریکایی زیر پوست مجموعه فعالین آزادی‌خواه و وطن‌خواه کشور ما تزریق کرد که تا امروز و تا سال‌های اخیر ادامه داشته است. نسل‌هایی که از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب بهمن در مبارزه سیاسی شرکت داشتند عمیقاً نسبت به اهداف آمریکا و وابستگی نیروهای ایرانی به ایالات‌متحده آمریکا بدگمان و بدبین هستند و ما هرگز نمی‌توانیم این حد از بدبینی را نسبت به اتحاد شوروی ببینیم.

حالا خوشبختانه این نسل‌های جدید که بزرگ‌شدگانِ دوران پس از انقلاب هستند، یک خودباوری عمیقی در وجودشان دیده می‌شود. هرچه جلو آمدیم شمار مبارزانی که قبول ندارند کسی جز خود مردم ما مسئول سرنوشت خود هستند بیشتر شده‌اند. آنها، برخلاف الیت سیاسی ایرانی در اواسط قرن بیستم، دیگر قبول ندارند که قدرت‌های بزرگ سرنوشت ملت ما را رقم می‌زنند. اگر به همین اعتراضات شهریور سال گذشته که تاکنون در کشورمان گسترش پیدا کرده است دقت کنیم، می‌بینیم فعالینی که در میدان هستند اصلاً اعتقاد ندارند که کار از عهده دولت دیگری جز همین مردمی که در صحنه هستند برمی‌آید. بسیار جالب است که روح حاکم بر جوانانی که در اعتراضات سال گذشته شرکت داشتند، مثل ما فدائیان خلق، حتی بیش از ما، که جنبش نوجوانان دوران پس از کودتا بودیم، به «کس نخارد پشت من» باور می‌کنند. جالب است که جز طیف‌هایی از سلطنت‌طلبان عهدبوقی، یا سالخوردگان گردآمده در پادگان مجاهدین خلق، یا برخی محافل بی‌تجربه، هیچ نیروی شناخته‌شده و ریشه‌داری در میان گرایش‌های ایرانی وجود ندارد که هنوز «جلب حمایت قدرت‌های بزرگ غربی»، برای متحول‌ساختن اوضاع سیاسی کشور، را مهم‌ترین وظیفه و وجه مقدم فعالیت سیاسی خویش به‌حساب آورد.